

دکتر طلحه رضوی، نویسنده مقاله حاضر، رئیس بخش فارسی جبین کالج «آره» در ایالت بهار هند است و از آنجایی که این مقاله توسط خود وی به فارسی نگاشته شده است از جهت نثر و شیوه نگارش با نثر معمول در نگارش فارسی‌زبانان ایرانی الاصل تفاوتی دارد. نامه فرهنگ بنخاطر حفظ اصالت متن از تغییرلحن و ساختار زبان آن پرهیز نموده و تنها به ویرایش فنی اقدام نموده است.

از طلسم خاک طوفان سخن سحر است و بس  
نیست جز اعجاز هر جا سرمه‌ای دارد فغان

«میرزا عبدالقادر بیدل عظیم آبادی» در بین قهرمانان عقیده وحدت وجود، مقام بسیار رفیع و شامخی دارد؛ چنانکه از مطالعه عمیق آثار بیدل برمی آید، او در «وحدت وجود» و «وحدت شهود» مغایرت پارینه و اختلاف دیرینه ظاهری را دور کرده و این عقده مشکل را وانموده است. در بهنه تصوف و فلسفه، این اقدام بیدل عجیب و خیلی مهم به شمار می‌رود.

ناجای نباشد اگر هر دو نظریه تصوف، یعنی «وحدت

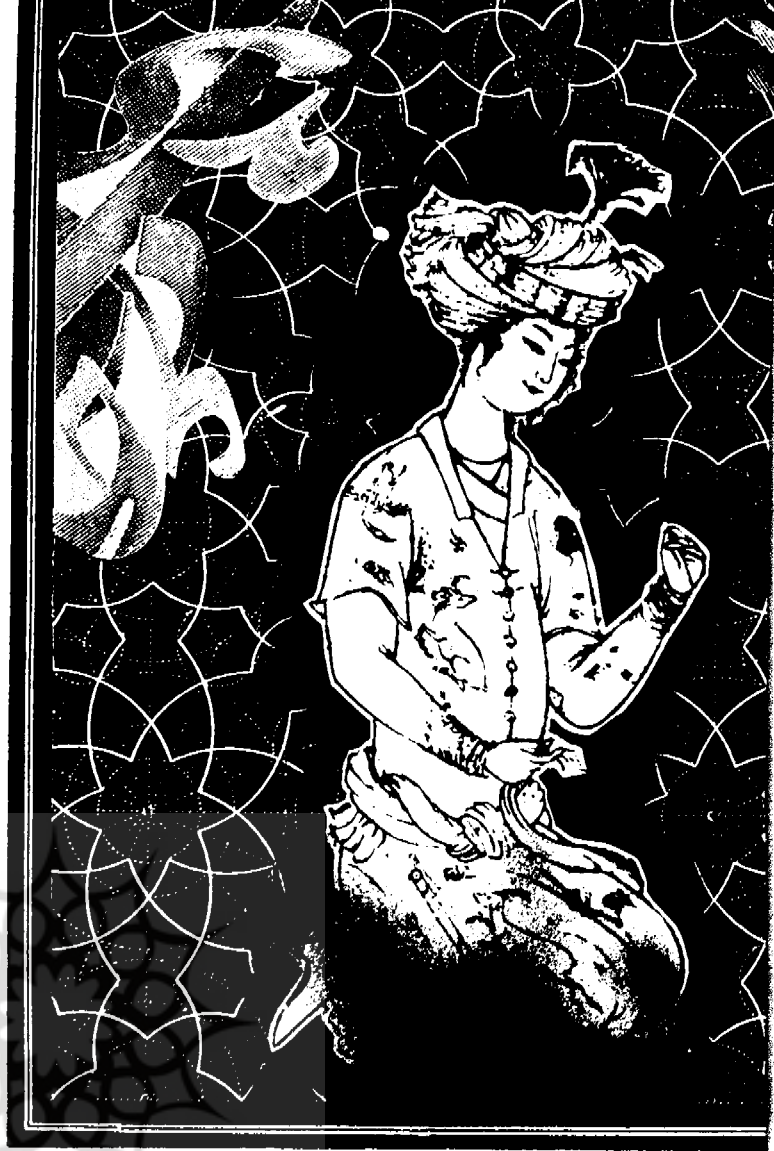
وجود» و «وحدت شهود» را مختصراً معرفی بنمایم:

تعلیم همه ادیان و ملل این است که انسان خودش را بشناسد و خدا را بداند و رشته خودشناسی و خدادانی را تکامل بخشد. ما سوی الله فانی است و الله باقی. عالم و هر چه که در عالم است خلق شده است و آدمی اشرف مخلوقات است. در هر مذهب به خدا واصل شدن منظور و مقصود حیات است. جسم فانی را و روح را با سرچشمه اصلی و باقی آشنا کردن، تعلیم اساسی هر کیش و روش روحانی است، ولی اینجا بنده را با فلسفه و اعتقاد دیگر مذاهب هیچ سر و کاری نیست.

بزرگترین عامل قوی که تصوف اسلام را بر اساس عشق و محبت استوار ساخت، عقیده به وحدت وجود بود. لذا همین که عارف خدا را حقیقت ساری در همه اشیا شمرد، ماسوی الله را عدم دانست، یعنی جز خدا چیزی

# وحدت وجود و شهود در کلام بیدل

دکتر طلحه رضوی



ندید و قابل شد به :

جمله معشوق است و عاشق پرده‌ای  
زنده معشوق است و عاشق مرده‌ای

سعدی شیرازی می‌گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست  
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست  
در حالی که کیفیت حقیقی صوفیه وسیعتر از عشقی  
است که در این شعر سعدی می‌بینیم؛ زیرا فرق است بین  
معشوقی که "همه عالم ازوست" و معشوقی که "همه عالم  
اوست". ازین رو صوفیه دو گروه هستند، یکی را شهودی  
و دیگری را وجودی می‌گویند. وحدت وجود به گفته  
شیخ جامی این است که:

همسایه و هم‌نشین و هم‌ره همه اوست  
در دلّی گدا و اطلّیس شه همه اوست  
در انجمن فرق و نهانخانه جمع  
بالله همه اوست ثم بالله همه اوست  
صوفیه طوری گفته‌اند که وجود یعنی هستی حقیقی  
واحد. ولی این وجود دو رخ دارد: یکی ظاهر، دوم باطن.

یکی نور است که برای جمله عالم به مرتبه جان است؛ الله نور السموات و الارض، پرتوی از همین نور، وجود ظاهر است که در صورت ممکنات به نظر می‌آید. اصل مراسم و صنعت و فعل که در علم ظاهر باشد، همین وصف باطن است و حقیقت کثرت، وحدت صرف است؛ مانند حقیقت امواج که عین دریاست. از این رو همه کاینات تجلیات حق است و وجود این کثرت اعتباری از همین وحدت حقیقی است.

از طرف دیگر درباره وحدت شهود می‌گویند که وجود کاینات و ظهور صفات مختلفه ظل و عکس است از ذات و صفات واحد مطلق که در عدم منعکس و تجلی ریز می‌شود و این: ۱. صاحب ظل نیست بلکه مثال محض است، گویا به الفاظ سیخ علی حزین:

عکس یار است که دارد همه جا جلوه حزین

چهره پرداز در آئینه ایجاد یکیت

میرزا بیدل هر چند که نسبتاً از مغول بود و نیاکانش سپاهی پیشه بودند، ولی او اثر پدر خود گرفت که در عین جوانی ترکی دنیا کرده و روش صوفیانه را برگزیده بود. پس از مرگ پدر با عم خود میرزا قلندر که عارف و متصوف بود، در مسایل صوفیانه دلچسبی ورزیده و در صحبت بزرگان تصوف شعار که در بهار و اریسه زندگانی می‌کردند از رموز حقیقت آگاه شده و به عشق حقیقی سرشار گشته بود. بنابراین، در سایر کلام بیدل نفوذ جذبه عشق و احساس عظمت آدم پیدا است. بیدل از مبدأ فیاض، ذهن رسا و فکر فوق‌العاده گرفته بود. در ده سالگی مدرسه را وداع گفت و به مطالعه و مکاشفه در خلوت خو کرده، از مطالعات در آثار علما و صوفیان ربّانین مثل غزالی، ابن عربی رومی، مجدّد الف ثانی و نظایر آن بر مبلغ علم خودش افزود. بیدل در مطالعه چگونگی ذات و صفات حق تعالی و در مشاهده نفس خود، خیلی التفات نمود. چه خوب می‌سراید:

یار را باید از آغوش نفس کرد سراغ

آنقدر دور متازید که فریاد کنید

این بود که بیدل در سلک اشعار، گهرهای ناگفته مضامین تصوّف و عرفان را با زیبایی و فراوان به هم آورده است. اندیشه‌های عالی عارفانه با صد لطف سخن ممزوج گردید که طبع سلیم او احساسات و مدرکات ظریف روحانی را به اسلوب خوب اظهار می‌دارد:

تا پری به عرض آمد موج شیشه عریان شد

پیرهن زیب بالید دهر یوسفستان شد  
 ما هم از گلشن دیدار گلی می چیدیم  
 هر کجا آئینه ببینید زمایاد کنید  
 علما می نویسند که صوفیه اسلام نیز با فلسفه یونان  
 آشنایی یافتند و "فلسفه نوافلاطونیان" را پرداختند. ولی  
 این قول خالی از صداقت است. بیدل نوافلاطونیت را  
 اهمیتی نمی دهد. از اوست:

هر چند به دانش از جهان افزونی  
 یا در پیری معلم گردونی  
 هرگاه به پیش کسی بری حاجت خویش  
 طفلی می زبیدت نه افلاطونی  
 در هر حال اساس این فلسفه نوافلاطونی، وحدت  
 وجود است، لکن گمراه هرگز به منزل نخواهد رسید. در  
 تصوف اسلام این عقیده‌ها مبنی بر قرآن و حدیث است و  
 صوفیه اسلام همیشه استنباطها و استدلالی ادعای  
 خودشان را از همین منابع زور و قوت می گیرند.  
 میرزا بیدل یک صوفی صافدل بود و در حدود  
 شریعت اسلامی زندگانی می کرد و در راه طریقت روحانی  
 نیز مرتبه بلندی را دارا بود. می بینیم که بیدل به اذکار و  
 اوراد روحانی صوفیانه آشنایی کامل و علاقه و تجربه  
 ذاتی داشت.

با اهل یقین لایف بیان نامردی ست  
 غیر از اظهار خاموشی دم کردی ست  
 تا آئینه‌ای هست به پیش نظرت  
 گر پاس نفس نداری از بی دردی ست  
 ونفی اثبات که در منزل نخستین سلوک، ذکر مهم و شغل  
 خصوصی صوفیه است و در طریق سلسله مختلف  
 بنوعیت فرقی دارد، بیدل به اشارت می سراید:

تا بهره اثبات توانی بردن  
 باید بر نفی خود قدم افشردن  
 یعنی چو حجاب در محیط تحقیق  
 تا پیرهن است غوطه نتوانی خوردن  
 بیدل برای محققان فیلسوف که از تجربه روحانی و  
 حقیقت الحقایق بی بهره هستند، نسخه مفید و عمل بسیار  
 نفع بخشی را تجویز می نماید. آنان که در بحث ذات و  
 صفات توانایی خود را ضایع کنند، مخصوصاً فلسفیان کور  
 باطن غرب که تجلیات انوار حقیقت محمدی (ص) را  
 نصیب ندارند، در محیط دل چرا غواصی نگیرند که گوهر  
 عشق به دست آورند. از اوست:

بیدل پی تحقیق من و ما بگذار  
 تفتیش تعینات اشیا بگذار  
 تا چند خوری عشوه اسما و صفات  
 بی ذات مقدس این هوسها بگذار

چنانکه:

عارف به تماشای چمنزار کمال

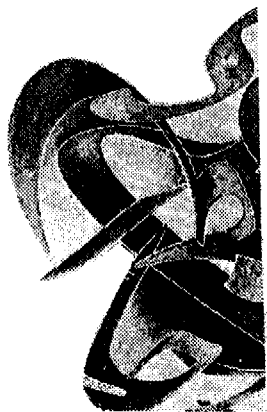
جز در قفس دل نگشاید پر و بال  
 هر چند ز امواج، قدم بردارد  
 از خویش برون رفتن دریاست محال  
 بیدل در اولین رباعی، تعینات را به ذکر آورده است.  
 می دانیم که درباره تعینات یعنی تنزلات سته و اعیان ثابت،  
 هزاران رسایل و کتب تحریر شده، ولی بیشتر مجمل و  
 تشنه مانده است.

در اصل، شریعت و طریقت شعبه‌ها جداگانه است و  
 هیچ توافقی و هماهنگی ندارد. تعلیم حقیقت سرتی است  
 از اسرار الهی که برملا گفتن در هر زمان مورد زجر و  
 توبیخ، بلکه موجب گردن زدن می شود. طریقت، سراسر  
 علم سینه است و طریقت را با شریعت خلط دادن به ظاهر  
 غلط است و از اینجا در بحث تصوف اختلاف گوناگون  
 آغاز گیرد. منصور حلاج انا الحق گفت و رسید به دار، به  
 زبان حافظ شیرازی:

گفت آن یار کز و گشت سردار بلند  
 جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد  
 بایزید بسطامی گفته است: "سبحانی! سبحانی! ما  
 اعظم شانی!" و ضربات خنجر دید. لذا تجاوز اهل طریقت  
 در حد شریعت به هر حال خطرناک است. فروغی  
 بسطامی که صوفی و اهل طریقت نبود نیز می گوید:

مردان خدا پرده پندار دریدند  
 یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند  
 الغرض، در مبحث وجود و شهود، ذکر ذات و صفات  
 ناگزیر است و این امر مسلم است که ظهور ذات بدون  
 صفت ممکن نیست، مراتب ذات که در اظهار به نظر آمد  
 از شئون عبادت است. چون حق تعالی شانه بحاله  
 و باوصاف و بحد ذاته غیر از تبدیل و تغیر و تعدد و تکثر  
 به صورت معلوم اظهار گرفت، وجود ظلی موانع معلوم  
 خلق باشد، ذات حق که در مرتبه تنزیه نامعلوم و ناقابل  
 علم است، چون در مظاهر عقیده و صور مختلفه ظهور  
 نماید در اصطلاح صوفیه "زول" می کند و همین صداقت  
 عظیم را "تنزلات سته" می گویند. معلومات الهیه، تنزلات  
 سته، اعیان ثابت و خطرات خمس مرادات است. حواس  
 و قیاس و عقل عمومی را در این، بار نیست. پس از مراتب  
 الهیه و مراتب کونیه، مرتبه انسانی است. بدیهی است که  
 بالفعل عرفان ذات حق، خارج از امکان است. به گفته  
 شیخ اکبر این عربی: "کل الناس فی ذات الله حمقاء."  
 میرزا بیدل هم در نکات خود، نکته سی و پنجم مقرر است  
 که:

تحریر و تقریر مراتب اکثری، موافق فطرت عوام  
 است نه مطابق همت خواص، معنی مقام که خواص را  
 بی تکلف الفاظ معینا منظور است و عوام با وجود ایضاح  
 بیان در فهم عبارت نیز معذور و رتبه کلام تا به حسیض  
 نقصان نرسد، طبع عوام را از جهل مطلق نرهاند... از



حسن تحقیق تا کمال ذاتی جلوه ننماید، بر ضعیف نگاهان انجمنِ قصور، ظلم است و اگر جمال معنی از کیفیت اصلی رنگ نگرداند، بر لفظ آشنایان عالم صورت، ستم. درین صورت عالم مدرسهٔ حال از ابجدِ دبستان قیل و قال منزّه باید فهمید و رموزِ خلوتکدهٔ یقین از حرف و صوتِ محفلِ میرزا باید اندیشید. قطعه:

دل هر قطره گرداب‌بست غواصِ حقیقت را  
تأمل در بُنِ هر موجِ صدف می‌بیند  
تفاوت گر نباشد مقتضای سازِ فطرت را  
چرا شکل دو پیکر چشمِ احوال پار می‌بیند  
مسئلهٔ ذات و صفات یا مسئلهٔ وحدت و کثرت در نزد  
صوفیان و فلسفیان از ابتدا قابل توجه بوده است. طبقهٔ  
عارفان در حل این عقده‌ها کنجکاوای و دلبستگی زیاد  
نمودند و موفق شدند. چنانچه صاحب اسرارالتوحید شیخ  
ابی سعید ابی‌الخیر می‌گوید: «مذّها حق را می‌جستیم گاه  
می‌یافتیم و گاه نه، اکنون خود را می‌جویم و نمی‌یابم،  
همه او شدیم و همه از او.»

بچون و چرا در شدم سالیان  
که چون این چنین و چرا آن چنان  
چو از خواب بیدار شد خفته مرد  
«به بیداری آسانترش گشت درد»  
(اسرارالتوحید، چاپ ایران، ص ۳۱۸)  
حضرت جامی در لایحهٔ آخر کتابِ خود مختصراً  
ولی جامع می‌نویسد که حق سبحانه تعالی را دو تجلی  
است: یکی تجلی عینی علمی که آن را «فیض القدس» نیز  
گویند و آن ظهور حق است بر خودش، بظهور اعیان ثابته  
و استعداد آن، دوم تجلی شهودی و وجودی که «فیض  
مقدس» گفته می‌شود. یکی بر باطن متوجه است که آن را  
«عقل کل» گویند و دوم بر ظاهر بر صفت «نفس کل» که  
علتِ مستقیم ظهور موجودات می‌گردد. از اوست:

بشنو سخن مشکل و سزای معلق  
هر فعل و صفت که شد به اعیان ملحق  
از یک جهت آن جمله مضاف است به ما  
وز وجه دگر جمله مضاف است به حق  
میرزا بیدل را تخصیص این است که او هر دو عقیده را  
تطبیق داده و از دیدگاه صحیح و درست رهنمای دانسته  
است:

ذات دانستن و انکارِ صفت نادانی ست  
آشنای تو چرا سجده به بت هم نکند  
این دو نظریه در قرنهای پیشین معتقدان و پیروان  
بسیاری داشته و استحکام اساسی گرفته است. شیخ اکبر  
محمی‌الدین ابن عربی را امام مسلک وحدت وجود  
می‌شمردند و مجدد الف ثانی شیخ سراج‌محمد هندی را سر  
خیل روش وحدتِ شهود می‌گویند ولی این را هم نباید  
پنداشت که در هر دو مکاتب فکر یکجا نخواهد شد و اگر

یکی حق است، دوم باید الزاماً باطل باشد. همین است که  
شاه ولی‌الله محدث دهلوی در هماهنگی وحدت وجود  
و وحدت شهود سعی نمودند و در نامه‌ای به نام اسمعیل  
آندنی، نظریات مختلف شیخ اکبر و شیخ مجدد را تطبیق  
داده‌اند.

مصنف رود کوثر شیخ محمد اکرام در بحث وجود و  
شهود به نتیجه‌ای رسید که، خود مجدد الف ثانی هم  
وحدت وجود را نفی نکرده و مقامی از مقامات صوفیه  
شمرده است که تحت وحدت شهودی می‌آید.

حق این است که در **لا اله الا الله** وحدت وجود پوشیده  
است و در محمداً رسول الله وحدت شهود آشکارا و پس  
از عرفان شهود باز منزل وجود حقیقی روی نماید و درین  
منزل سلوک، عارف حق فنا فی‌الله می‌گردد.

هرآن وجود که از خویشتن جدایی کرد  
مسلم است اگر دعوی خدایی کرد  
میرزا بیدل در بیان وجود و شهود نکته سنجی زیاد و  
باریک‌بینی بسیار نموده و فهم صراحت بی‌مانند را راه داده  
است و چون او شاعری چیره دست بوده، اسلوب و پیرایهٔ  
اظهار را دلنشین و موثر و شدید ساخته است:

چون هر چه هست در همه عالم همین منم  
مانند من در دو عالم از آنم پدید نیست  
بیدل از علوم متداولهٔ عصر خود وقوف کلی  
می‌داشت. آشکار است که او از آن احادیث رسول مقبول  
که این موقف تصوف را تقویت می‌دهد، غافل نشده باشد.  
حدیث مروی از جابر، صحابهٔ حضرت رسول (ص)  
است:

«قال صلی الله علیه و سلم: یا جابر ان الله تعالی خلق قبل  
الاشیاء نور نبیک من نوره.»  
و در حدیث معروف دیگر: «اول ما خلق الله نوری و  
الخلق الله کلهم من نوری و انا من نور الله.»  
بیدل در قصیدهٔ نعتیه می‌سراید:

نداشت آئینهٔ دهر آبروی صفا  
به صیقل کف پایت برآمد از زنگار  
تویی که باغ ربوبیت از تو دارد رنگ  
تویی که ساز الوهیت از تو بندد تار  
لذا تمامی اهل طریقت و سلوک، «حقیقت محمدی  
صلی الله علیه و سلم» را حقیقت عظمی می‌دانند و بدون  
عرفان این حقیقت، آشنایی ذاتِ مطلقه محال است. به  
گفتهٔ مولانا جلال‌الدین بلخی:

ای که کردی ذات مرشد را قبول  
هم خدا در ذاتش آمد هم رسول  
با وجود آنکه الله تعالی شأنه بی‌همتا و بی‌مانند  
است، لیس کسِ مثلهٔ شیء، قولی است مشهور که  
خلق انسان علی صورته، آدم مظهر ذات خدا است.  
میرزا عبدالقادر بیدل صوفی، سخت‌کوش بود و از



اسرار عیونی و شیونی مرد آگاه، محیط اعظم مثنوی است خیلی مهم و پرارزش درباره رموز تصوف و عرفان که در بیست و چهار سالگی عمر بیدل به وجود آمد. بیدل در این مثنوی عظمت آدم را که آخرین مرتبه ظهور حقیقت لم یزلی است صراحتاً بیان می‌کند:

ز لفظ محمد گر آگه شوی  
از افهم الحمد لله شوی  
شیونات ذات الله افعال او  
ظهور کلام الله اقوال او  
در افعال او از آیت کریمه  
مَا زَمَيْتَ اِذْ زَمَيْتَ وَلَا كَيْسَ اللّٰه  
و در اقوال او از آیت کریمه  
مَا يَنْطِقُ عَنِ اللّٰهِي اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحى  
بیدل در مثنوی عرفان می‌نویسد:

چیست آدمک تجلی ادراک  
یعنی آن فهم معنی لولاک  
احدیت بنای محکم او  
الف افتاده علت دم او  
دال او فقر اول و انجام  
که درو حدّ وحدتست تمام  
میم آن ختم خلقت جانم  
این بود لفظ معنی آدم  
بیدل در نکته‌ای از نکات آورده است:

”ساز حقیقت از دست مجاز پرستان بی اصول  
کمی‌نگاه صد محشر فریاد است و حسن معنی از نگاه لفظ  
آشنایان بی ادراک، غبارآلود یک عالم بیداد.“ جای بسیار  
شگفت این است که این نابغه و صوفی بیست و چهار  
ساله محض، چه طور از خمستان تصوف و طریقت سیر  
شده که در عالم سکر محرم راز پای درون میخانه گردید و  
در مشاهدات مکاشفاتی او از عالم ناسوت تا عالم لاهوت  
بی‌پرده شد و روی نمود:

به میخانه غیب لاهوت مست  
به هم ساقی و باده و می پرست  
نی و نغمه و مطرب و دلستان  
پس پرده ساز وحدت نمان  
حدوث و قدم و ازل و ابد در بحث وحدت وجود  
ارزش اساسی دارد. بیدل گوید:

حدوث از کمال قدم کامیاب  
هم آغوش هم همچو کیف و شراب  
خرد رفته در نشئه زار احد  
ابد در ازل چون ازل در ابد  
جهان جمله یک قبله بی جهت  
خرابات کیفیت بی صفت

و این بود که رموز حقیقت را ابراز می‌دهد:

که آمد خم واحدیت به جوش

به مستان صلا زد به گلبانگ گوش  
چه گلبانگ یعنی همین من منم  
کز آواز هر خود نقاب افکنم  
به ذوق تماشه جهان گشته‌ام  
نهان کیست الگوری عیان گشته‌ام

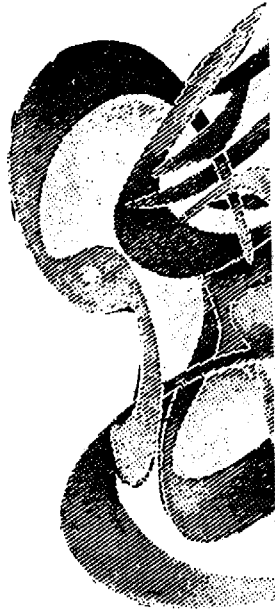
یعنی به الفاظ حدیث قدسی:  
كُنْتُ كُنْزًا مَّخْفِيًّا فَاحْبَبْتُ اَنْ اَعْرِفَ فَاخْلَقْتُ الْخَلْقَ لِاَعْرِفَ  
بدین معنی بیدل در حمد خداوند عزّ و جلّ گوید که او  
تعالی شأنه کون و مکان را با حرف کن پیدا کرده است:

در آن زمان که نبود از زمانه آثاری  
برون علم و عیان بود ذات او تنها  
به خویشتن نظری کرد و خودبخود بنمود  
حقیقت همه اشیا بذات خود تنها  
چه کنم غیب‌ها فضای جهان بیرنگی  
کدام جانب صحراها بساط من و ما  
زیک جوهر اقدس بی قصور  
عدم خانه نه عرش یافت نور  
الله نور السموات و الارض بیدل این همه دانایی خود را  
فیض پیر مغان می‌گوید. چه شاعرانه می‌سراید:

به یک جلوه فیض پیر مغان  
شد این جمله اسرار مستی عیان  
در عیش میخانه مفتوح شد  
قدح دل، سبو جسم و می روح شد  
حالا از عالم تنزیه عالم تکوین هویدا شد:

به پیرایه خویش هر یک نمان  
همه بی نشان با وجود نشان  
نشد شعله هم محرم سوختن  
که هست از شی چهره‌افروختن  
دلش گفت اظهار و اخفا منم  
شی و نشئه و جام و صهبا منم  
کنون کار آئینه بالا گرفت  
که آن نازنین صورت ما گرفت  
درین نشئه دریا به طوفان رسید  
که دور تجلی به انسان رسید  
بیدل در قصاید هم فکر و خیالی خودش را از مسئله  
وحدت، نتوانست رها کند. در قصیده نعتیه بیدل می‌بینیم  
که در تشبیب قصیده چطور قوه نامیه و قوه شعور را متذکر  
شده و تعینات را که عبارت از طلوع خورشید حیات و باز  
شعور چنانکه می‌دانیم در اعیان ثابت اول را تنزیه و  
نصف آخر را تکوین نامند و هر دو به حقیقت عظمی  
مربوط است. چه خوب اعلام می‌دهد:

چیست تنزه همه یاد جمالی نبی  
کاین همه آثار رنگ داده از آن جلوه تاب  
برگِ حدوث و قدم، نقد وجود و عدم





صورتِ بحرِ کرم، معنی گنجِ صواب  
 رابطِ علم و عیان، واسطهٔ انس و جان  
 خواجهٔ کون و مکان، صاحبِ وحی و کتاب  
 پیکر او در ظهور، فیض هزار انجمن  
 سایهٔ او در عدم، صبح هزار آفتاب  
 گر نشدی جلوه‌گر صورت ایجاد او  
 مانده تا روزِ حشر دیدهٔ حق بین به خواب  
 ببینید که حدیثِ مزبور کنتُ کنزاً مخفیاً را به چه زیبایی و  
 حسن و لطافتِ بیان شرح داده است و باز می‌سراید:

ور نزدی صبح او از دم هستی نفس  
 لمعهٔ بهر قدم رفع نکردی حجاب  
 بحر ازل تا ابد، گر زند اجزا به هم  
 نیست جز آن ذات پاک، گوهرِ فیض انتخاب  
 خسرو وحدت کلا، شاهِ قدم بارگاه  
 بدر تنزه ضیا، صدر تقدس جناب  
 شمع بساطِ وفا، صبح بهارِ وفا  
 ساز ظهور و خفا، رمزِ شهود و حجاب  
 بیدل اشعار دیگری هم دربارهٔ شهود سروده است:

خوش افتاد در چشم اهل شهود  
 ز ساغرِ قصور و ز مینا سجد  
 شهودی عجب سرزد از راز غیب  
 جهان گشت آئینه پردازِ غیب  
 خروش دو عالم مثال و شهود  
 یعی کرد لبریز جام نمود  
 عالم همه یک نسخهٔ آثارِ شهود است  
 غفلت چه فسوس خواند که اسرار گرفتیم  
 و در برابر این دعوی، اشعار دیگر بیدل را باید داشت؛  
 مثلاً:

جز وحدتِ حرف نیست در غیب و شهود  
 الا الّٰهی دارد و باقی همه لا  
 افسوس که ما دامن پندار گرفتیم  
 خورشیدِ عیان بود شبِ تار گرفتیم  
 آوارهٔ او هام نمودیم یقین را  
 یعنی ز تامل ره گفتار گرفتیم

چنانچه:

عارف به تماشای چمنزارِ کمال  
 جز در قفسِ دل نگشاید پر و بال  
 هر چند ز امواج قدم بر دارد  
 از خویش برون رفتن دریاست محال  
 آخر کار بیدل از مجادلهٔ ذهنی وجود و شهود در دامن  
 وجود پناه گیرد و این دامِ او هام شهود خودش را رها  
 می‌کند:

اگر موجیم با بحریم و گر آیم با گوهر  
 روی نقشی نمی‌بندد که ما را از تو وا دارد  
 حذر کن از تماشاگاهِ نیرنگِ جبان بیدل

تو طبع نازکی داری و این گلشن هوا دارد  
 از این بحث نتیجه‌ای بر می‌آید که بیدل منکر شهود  
 نبود، ولی شهود را هم در وجود گم می‌سازد و عجز فهم  
 انسانی را که در این باب ظاهر است از قول تعالی: «و ما  
 اوتینم من العلم الاقلیلا» اقرار می‌کند:

هر قطره درین دشت شد انگشتِ شهادت  
 تا از گل خود روی تو دادند نشانها  
 بیدل ره حمد از تو به صد مرحله دور است  
 خاموش که آوارهٔ وهمند بیانها  
 بساید دانست که همهٔ سالکانِ طریقت و عارفان  
 حقیقت، عقیدهٔ وجود مع الشهود را دوست می‌دارند.  
 چنانچه عارف بی‌بدیل مسیر طریقت، سید شاه قمرالدین  
 حسین ابوالعلائی داناپوری الملقب به اعلیٰ حضرت قدس  
 سره، در رسالهٔ جواهر الانوار که صد و هفتاد و پنج سال  
 قبل مرقوم شده است، به وضوح می‌نویسد:

”به سن چهارده سالگی به جناب استاد البلد مولانا  
 سید شعیب الحق مسافر رحمة الله علیه حاضر گشته به  
 درس کتبِ نحو و صرف و فقه مستعد بودم و مذهبشان  
 که به باطن به طور وحدت وجود بود و به ظاهر شهود  
 فقط... تا هشت سال به سبب کثرت صحبت استاد خود  
 معتقد بهمون تقلید می‌داشتیم... من بعد که به حلقهٔ  
 بزرگان عرفان و یقین در آمدم پس از مدتی، گوش فهم قابل  
 شنیدن کلام ایشان گشت. با این همه از دل یقین بر وحدتِ  
 وجود نمی‌شد. آخر الامر صاحب دعوی گردیدم، چندی  
 برین استقامت ورزیدم و چنان مشاهده می‌نمودم که اگر  
 نوبت بجا ندهی هم ازین امر سر می‌کشید هرگز در یقین  
 فتوری نمی‌افتاد و بعد چند سال معتقد شهودیان راست  
 بر دل غالب آمد. مدتِ دراز برین نوع سپری شد و آن  
 مضمون ماسبق در ذهن کفر معلوم می‌گردید. بعد از این به  
 طفیل شیخ خود (خواجه ابوالبرکات، ابوالولای قدس  
 سره) ازین مهلکات نجات یافتیم یعنی بمتابعتِ وجودیان  
 مع الشهود... قرار گرفت و قلب اطمینان یافت” (رساله  
 جواهر الانوار قلمی صفحات ۵ و ۲)

فاضل جلیل، سید عارف نوشاهی هم در پیشگفتار  
 کلیات بیدل چاپ جدید لاهور، از سفینهٔ خوشگو عبارتی  
 نقل کرده است که دربارهٔ بیدل خیلی صادق آید:  
 ”وی (بیدل) تحت تأثیر همه ائمه متصوفه بوده است،  
 اما بیشتر از افکار ابن‌العربی الهام گرفت... بیدل انسان را،  
 کونی جامع خوانده و بزرگی و جلال و جمالِ وی را بیان  
 کرده است.

الله بس باقی هوس

